

اقتصاد سیاسی تکنوفئودالیسم

یانیس واروفاکیس



ترجمه‌ی رسول قنبری



در دوران فئودالیسم، قدرت طبقه‌ی حاکم، برآمده از مالکیت زمین‌هایی بود که بیشتر مردم نمی‌توانستند مالکشان شوند، اما به آن وابسته بودند. در نظام سرمایه‌داری، قدرت، ناشی از مالکیت سرمایه‌ای بود که بخش عمده‌ای مردم مالکش نبودند، اما مجبور بودند برای امرار معاش با آن کنار بیایند. تحت نظام تکنوفئودالیسم (technofeudalism)، قدرت طبقه‌ی حاکم جدید ناشی از مالکیت سرمایه‌ی ابری (cloud capital) است که مثل پاهای هشت‌پا، زندگی همه را در چنبره‌ی خود گرفته است. در این متن، پس از بازگویی خلاصه‌ای از چگونگی تولید ارزش، مازاد و قدرت در نظام سرمایه‌داری، تولید و توزیع مازاد و قدرت را در جوامع تکنوفئودالی ترسیم می‌کنم.

هشدار: برداشت نظری من در سطور ذیل، علم عینی محسوب نمی‌شود؛ اصلاً نمی‌تواند چنین باشد زیرا هیچ اقتصاددانی نمی‌تواند ادعا کند که دیدگاهش عینی یا علمی است (به‌ویژه آن‌هایی که چنین ادعایی دارند). برخلاف برندگان جایزه‌ی نوبل فیزیک که حتی اگر از هم متنفر باشند نیز همیشه احترام یکدیگر را حفظ می‌کنند، دو برنده‌ی جایزه‌ی معادل در اقتصاد (جایزه‌ی اقتصاد بانک سوئد به‌یاد آلفرد نوبل)، عمدتاً یکدیگر را شارلاتان می‌دانند. دلیلش آن است که علم اقتصاد بیشتر شبیه فلسفه (یا دین) خاصی است که با معادلات پیچیده و آمارهای حجیم تزیین شده و به کسانی که به زبان این علم صحبت می‌کنند قدرت زیادی نسبت به سایرینی می‌دهد که این زبان را بلد نیستند. علم اقتصاد در بهترین حالت، قلمروی مورد مناقشه‌ای خوانده می‌شود که در آن، سپاهی از ایده‌های دارای انگیزه‌ی سیاسی (برخی طرفدار طبقه‌ی حاکم، برخی دیگر حامی طبقات استثمارشده) بی‌رحمانه با هم می‌جنگند تا قلب و ذهن ما را به دست آورند. جهت اطلاع بگوییم که تحلیل زیر بر اساس سنت اقتصاددانان کلاسیک است، از جمله آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، کارل مارکس؛ و فرازهایی نیز از جان مینارد کینز، جان کنث گالبریت و هایمن مینسکی.^۱

۱. برای مقدمه‌ای مختصر (و نه چندان فنی) درباره‌ی علم اقتصاد، خواننده می‌تواند به کتاب سال ۱۹۹۸ من با مراجعه کند.

نظام سرمایه‌داری

کلید درک این‌که سرمایه‌داری چگونه ثروت را تولید و آن را توزیع می‌کند، به واسطه‌ی ارزش، کار و سرمایه ممکن می‌شود؛ مفاهیمی که هر یک ماهیتی دوگانه دارند. دوگانگی ماهیت آن‌ها منشأ مزادهای کلانی بود که سود سرمایه‌داری از آن سرچشمه می‌گرفت. این سودها، دست در دست بدهی، پول لازم را برای تشکیل سرمایه مهیا کرده و انباشت آن دنیای مدرن را شکل داد.

۱. تولید کالا

کالاها (Commodity)، اجناس (goods) یا خدماتی‌اند که منحصرأً برای فروش تولید می‌شوند، نه برای این‌که تولیدکنندگان آن‌ها را شخصاً مصرف کرده یا هدیه دهند. در نظام سرمایه‌داری (و نیز در تمام نظام‌های پیشاسرمایه‌داری)، خرید و فروش صرفاً محدود به بازارها بود.

۱.۰ - **بازارها:** بازار عبارت است از هر مکان تجاری تمرکززدایی شده‌ای که خریداران و فروشندگان در آن آزادانه و خودجوش با یکدیگر ملاقات می‌کنند.

نکته: بازارها می‌توانند کم‌و بیش رقابتی، انحصاری چندجانبه‌ی فروشندگان (oligopolistic)؛ تعداد اندکی فروشنده، و تعداد زیادی خریدار) یا انحصاری چندجانبه‌ی خریداران (oligopsonistic)؛ تعداد اندکی خریدار و تعداد زیادی فروشنده) باشند. زمانی که تعداد خریداران و فروشندگان کاهش می‌یابد، بازارها پژمرده می‌شوند و به سوی یکی از طرفین گرایش پیدا می‌کنند. در این صورت ما شاهد چانه‌زنی یک به یک یا انحصار تک‌فروشنده / تک‌خریدار دوجانبه (bilateral monopoly/monopsony) هستیم.

نکته: تحت نظام تکنوفئودالیسم، تجارت متمرکز است و نه در بازارها، بلکه در تیول‌های ابری (Cloud Fiefs)؛ مثلاً پلت‌فرم‌های غول‌های فناوری) صورت می‌پذیرد.

Foundations of Economics: A beginner's companion (Routledge).

خوانندگانی که سرشان برای دردسر درد می‌کنند می‌توانند از نسخه‌ی سنگین‌تر و فنی‌تری که با جوزف هالوی و نیکلاس تسوکاراکیس نوشته‌ام استفاده کنند.

Modern Political Economics: Making sense of the post-۲۰۰۸ world (Routledge, ۲۰۱۱).

این تیول‌ها توسط الگوریتم‌های سرمایه‌ی ابری ایجاد و اداره می‌شوند و خریداران و فروشندگان را به یکدیگر وصل می‌کنند. (بنگرید به ۱۱.۲.۳)

۱.۱.۱. دو ماهیت ارزش

۱.۱.۱.۱. ارزش تجربی

ارزش تجربی (Experiential Value) از هر تجربه‌ای سرچشمه می‌گیرد که برای انسان ارزشمند است: از نوشیدن لیوانی آب سرد به هنگام تشنگی، لذت بردن از غروب زیبا، حل معادله یا زمزمه کردن ترانه، خرید کردن و احساس قدرتدانی. بنابراین، ارزش تجربی، ارزشی است ناملموس، سنجش‌ناپذیر، ذهنی و بلافصل.^۲ فارغ از این که چگونه تولید را سازماندهی می‌کنیم، تا زمانی که انسان‌ها دارای قوه‌ی ادراک و خودآگاهی باشند، ارزش تجربی همیشه وجود داشته و خواهد داشت.

۱.۱.۱.۲. ارزش مبادله (یا کالایی)

ارزش مبادله (Exchange Value) عبارت است از ارزش سنجش‌پذیر هر کالا در سرمایه‌داری. به‌طور دقیق‌تر، ارزش مبادله‌ی یک واحد از هر کالایی چنین سنجیده می‌شود: با چند واحد از کالای دیگر می‌توان آن را مبادله کرد؟ ارزش مبادله در کالایی متبلور نمی‌شود که ساخته شده تا شخصاً از آن بهره ببریم یا به‌عنوان هدیه به دیگران اعطا کنیم؛ بلکه در قیمت کالاها یا خدماتی تبلور می‌یابد که به‌هدف فروش تولید شده‌اند (اگر چه ارزش مبادله قابل تقلیل به قیمت نیست؛ برای درک این موضوع به نکته‌ی بعد از پاراگراف مراجعه کنید). در واقع، کالا برای آن دست خریداران نهایی مهیا شده که آماده‌اند برای ارزش تجربی حاصل از آن، پول بپردازند.

۲. در محافل اقتصاد سیاسی (political economics)، سنتاً ارزش تجربی با عنوان ارزش مصرف (use value) شناخته می‌شد؛ اصطلاحی که گیج‌کننده است، زیرا افراد خردمند می‌توانند (در واقع، باید) ارزش ذهنی زیادی برای چیزهایی قائل شوند که به خودی خود غایت‌اند، که به عبارت دیگر هیچ کاربرد یا مطلوبیتی ندارند، مثلاً هنر فاخر و زیبایی، دانش به خاطر خودش، هیجان بالا رفتن از یک کوه فقط به خاطر این که کوه است. بنابراین، من اصطلاح «ارزش تجربی» را به‌کار می‌برم (یعنی ارزشی که از هر تجربه‌ی مثبت، مفید، لذت‌بخش، رضایت‌بخش، مفید یا غیرمفید به دست می‌آید. توجه کنید که اقتصاددانان نئوکلاسیک به پیروی از جرمی بنتام به ارزش تجربی با عنوان مطلوبیت (utility) اشاره می‌کنند.

نکته: هرچه رقابت میان فروشندگان بیشتر باشد، قیمت کالا نزدیک تر است به ارزش مبادله‌ای آن؛ که آن نیز به نوبه‌ی خود توسط کل کار تجربی صرف شده در تولید آن (بنگرید به ۱.۲.۱) توسط هر انسانی که مستقیم یا غیرمستقیم در تولید آن نقش دارد، تعیین (یا متبلور) می‌شود.

۱.۲ دو ماهیت نیروی کار

۱.۲.۱ کار تجربی

کار تجربی (Experiential Labour)، جنبه‌ی گریزان، سنجش‌ناپذیر، بلافصل و گاه جادویی کار انسانی است که طی فرایند تولید، ظرفیت انتقال ارزش تجربی را در یک چیز یا یک خدمت (بنگرید به ۱.۱.۱) می‌دمد و از این رو می‌تواند به هر کسی که می‌خواهد محصول یا خدمات نهایی را تجربه یا مصرف کند، ارزش تجربی بدهد.^۲ اگر بر کالاهایی که با هدف فروش تولید می‌شوند متمرکز شویم، کار تجربی، نهاده‌ای انسانی است که طی فرآیند تولید، ارزش مبادله را به کالا یا خدمت می‌بخشد (بنگرید به ۱.۱.۲).

۱.۲.۲ کار کالایی

کار کالایی (Commodity Labour)، مجموعه‌ای است از زمان کار و مهارت‌هایی که کارگر به کارفرما اجازه می‌دهد. ارزش مبادله‌ای نیروی کار کالایی شده برابر است با مجموع کار تجربی که سایر کارگران وارد کالاها می‌کنند و کارگر مزدبگیر می‌تواند با دستمزدش آن‌ها را بخرد. همانطور که قیمت بازتاب (البته ناکامل) ارزش مبادله‌ای کالا است، دستمزد نیز بازتاب (البته ناکامل) ارزش مبادله‌ای کار کالایی است.

^۲ در ادبیات اقتصاد سیاسی کلاسیک (مانند آثار آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و کارل مارکس)، آنچه من **کار تجربی** می‌نامم، صرفاً با عنوان **کار (labour)** شناخته می‌شود. من صفت تجربی را افزودم تا آن را (کار به‌عنوان فعالیت تجربی) از کار به‌مثابه کالا متمایز کنم. بنگرید به کار کالایی مراجعه کنید؛ که اقتصاددانان کلاسیک از آن با عنوان نیروی کار (**labour power**) یاد می‌کنند. به‌طور خلاصه، درحالی‌که اقتصاددانان سیاسی کلاسیک بین کار و نیروی کار تمایز قائل شدند، به‌نظر من تعریف ماهیت دوگانه کار با عنوان کار تجربی و کار کالایی کم‌تر گیج‌کننده (و البته روشن‌تر) است.

۱.۳. ماهیت دوگانه‌ی سرمایه

۱.۳.۱. ابزار تولیدشده برای تولید کالا: ابزار تولیدشده برای تولید کالایی (produced means of commodity production)، شکل آشنای سرمایه‌ی فیزیکی را به خود می‌گیرد، مثل ماشین‌آلات، ساختمان‌های کارخانه‌ای یا اداری، تراکتور و غیره. از آنجاکه آن‌ها کالاهایی‌اند (یا به قول معروف کالاهای سرمایه‌ای) که منحصرأً برای کمک به تولید سایر کالاها تولید می‌شوند، می‌توان آن‌ها را مصنوعات فیزیکی دانست که به‌عنوان ابزار افزایش‌دهنده‌ی بهره‌وری نیروی کار خریداری می‌شوند. به طور انتزاعی‌تر، می‌توان آن‌ها را به‌مثابه کار تجربی پیش‌تر صرف‌شده یا «مرده» نیز در نظر گرفت که اکنون در ابزار فیزیکی تولید متبلور شده است.

۱.۳.۲. رابطه‌ی اجتماعی که به مالکانش قدرت استثماری بر غیرمالکان اعطا می‌کند: سرمایه علاوه بر حضور فیزیکی و عملکردش، به صاحبانش قدرت اجتماعی لازم را برای زه‌کشی ارزش اضافی (بنگرید به ۱.۴) از کارگرانی که مالک سرمایه نیستند، می‌دهد.

نکته: هیچ چیز عرفانی یا گیج‌کننده‌ای درباره‌ی ماهیت فیزیکی و کارکرد چوب ماهیگیری، تراکتور یا ربات‌های صنعتی (یعنی کالاهای سرمایه‌ای) وجود ندارد. باین‌حال، ماهیت سرمایه به‌مثابه تأمین‌کننده‌ی قدرت استثماری چندان آشکار نیست. قدرت استثماری که سرمایه ایجاد می‌کند، از روابط اجتماعی میان افراد دارای حق مالکیت بر ابزار تولید (یعنی سرمایه‌داران، زمین‌داران) و بنابراین دسترسی مستقل به آن ناشی می‌شود. عدم‌تقارن در مالکیت سرمایه، برای کسانی که صاحب سرمایه نیستند چاره‌ای جز فروش نیروی کار کالایی خود به سرمایه‌داران (بنگرید به ۱.۲.۲) در ازای دستمزد، و بنابراین تولید ارزش اضافی (بنگرید به ۱.۴) برای سرمایه‌داران باقی نمی‌گذارد. برای این‌که متوجه موضوع شوید، داستان **آقای پیل** را به یاد بیاورید (فصل ۳، صفحات ۶۰-۶۱) که وقتی کارگران انگلیسی که به استرالیای غربی کوچانده شده بودند، مستقل از آقای پیل به ابزار تولید (یعنی به زمین‌های فراوان در مناطق اطراف) دسترسی پیدا کردند، چگونه آقای پیل قدرت استثماری خود را بر آن‌ها از دست داد.

ماهیت دوم سرمایه، یعنی **قدرت استثماری** آن، از چنین دسترسی نامتقارنی به ابزارهای تولید کالا سرچشمه می‌گیرد.

۱.۴ ارزش اضافی مابه‌التفاوتی است که کارفرما پس از تولید و فروش یک واحد از کالای **الف** برای خود نگه می‌دارد؛ به طور دقیق‌تر، تفاوت میان (۱) ارزشی که توسط کار تجربی لازم برای تولید آن، به یک واحد کالای الف تزریق می‌شود و (۲) ارزش مقدار **کار کالایی** که کارفرما باید برای تولید همان میزان کالای **الف** بخرد.^۴

۲. توزیع

درآمد حاصل از تولید و فروش کالاها به چهار نوع درآمد اصلی تبدیل می‌شود: دستمزد، بهره، رانت و سود.

۲.۱ دستمزد

همانطور که قیمت‌ها بازتابی از ارزش کالاها هستند (اما نمی‌توان آن را به قیمت تقلیل داد)، دستمزدها نیز بازتابی‌اند از ارزش مبادله‌ای کار، اگرچه قابل تقلیل نیستند (۱.۲.۲).

توجه: هرچه رقابت میان چندین کارفرما بیشتر باشد، دستمزد به ارزش مبادله‌ای کار کالایی کارگر نزدیک‌تر است. بنابراین، در بازارهای کار تحت تسلط یک یا چند کارفرما، دستمزد کمتر از ارزش مبادله‌ای کار کالایی کارگر است؛ در واقع موجب می‌شود بازار کار به نوعی رانت تک‌خریدار تبدیل می‌شود که در دستان کارفرماست (بنگرید به ۲.۳.۳).^۵

۲.۲ بهره

سرمایه‌داران باید پیش از شروع فرایند تولید، برای خرید نیروی کار، زمین و کالاهای سرمایه‌ای وام بگیرند (گاهی از خودشان، یعنی از سود انباشته خود). درآمدهای

^۴. منظور ما از ارزش اضافی ارزش مبادله‌ای اضافی است، زیرا ارزش تجربی صرفاً ذهنی و شخصی است و بنابراین نمی‌تواند مازاد بر چیزی باشد.

^۵. اگر اندکی دقیق‌تر بگویم، باید این را رانت تک‌خریداری (monopsony rent) بنامیم (چرا که کارفرما به عنوان یک مونوپسونیست کار کالایی می‌خرد) نامید.

آن‌ها باید علاوه بر تمام هزینه‌های دیگر، بهره درخواستی تأمین‌کنندگان مالی را پوشش دهد (یا دست‌کم، بهره‌ای را که اگر وارد تولید نمی‌شدند از پس‌انداز کردن پول به‌دست می‌آوردند).

۲.۳ رانت

رانت (rent)، مازاد قیمتی است که خریدار می‌پردازد و در واقع بیش از قیمت بازتابی ارزش مبادله‌ای کالا است (۱.۱.۲). تعریف معادل رانت عبارت است از پول پرداختی برای یک کالا بیش از حداقل قیمت لازم برای تولید آن کالا. در نظام سرمایه‌داری چهار نوع رانت رایج است:

۲.۳.۱ رانت مالی عبارت است از پرداخت‌هایی به تأمین‌کنندگان مالی (مثلاً بانکداران) که بیش از حداقل بهره‌ی لازم جهت ایجاد انگیزه در آن‌ها برای ارائه‌ی وام باشد. همچنین بازده ناشی از سفته‌بازی در بازارهای سهام، املاک و مستغلات و مشتقات در سهام خصوصی و غیره را در بر می‌گیرد.

۲.۳.۲ رانت زمین مفهومی پیشاسرمایه‌داری است و به استفاده‌ی روزمره از واژه «رانت (اجاره)» نزدیک است (اگرچه با آن مطابقت ندارد): هر گونه پرداختی برای اجاره‌ی زمین بیش از حداقلی که برای ایجاد انگیزه در مالک جهت اجاره دادن آن ضروری است (و ممکن است به صفر برسد).

۲.۳.۳ رانت انحصار به دلیل رقابت اندک یا عدم وجود رقابت (انحصار یکجانبه یا چندجانبه) به دست می‌آید و به فروشنده اجازه می‌دهد چیزی بیش از ارزش مبادله‌ای کالا را از جیب مصرف‌کنندگان بیرون بکشد. در اصطلاح عامیانه، معادل پولی رانت انحصاری با عنوان «اضافه‌بها» (یا «تفاوت (مارژین) قیمت-هزینه») شناخته می‌شود و فروشنده می‌تواند کالا را به بیش از ارزش مبادله‌ای به مشتری بفروشد.^۶

^۶ فروشنندگان به تناسب قدرتشان نسبت به «قبضه کردن بازار» (یا «گرانفروشی» به مصرف‌کننده) از افزایش قیمت‌ها (یعنی رانت‌های انحصار) فرار می‌کنند. در بازارهای به‌شدت رقابتی، رانت انحصار به صفر نزدیک می‌شود. به عبارت دیگر، هر چه بازار کالایی انحصاری‌تر باشد، قیمت آن بیشتر از معادل ارزش کل کار تجربی دمیده‌شده در تولید آن فراتر می‌رود؛ زیرا ارزش مبادله‌ی هر کالا (۱.۱.۲) برابر است با کل کار تجربی (۱.۲.۱) که برای تولید آن دمیده می‌شود.

۲.۳.۴ رانت برند شکلی از رانت انحصاری است و فروشنده می‌تواند آن را از جیب مصرف‌کنندگانی بیرون بکشد که انگیزه دارند برای کالا یا خدمت خاص و معروف، چیزی بیش از ارزش مبادله‌ای آن پردازند، مثلاً ممکن است برای به رخ کشیدن جایگاه یا مالکیت کالاهای تجملی دست به این کار بزنند (یعنی کالاهایی که نه چندان برای خودشان، بلکه به خاطر این واقعیت که دیگران نمی‌توانند مالک آن‌ها باشند، مطلوب‌اند، مثلاً نسخه‌ی کمیاب کتاب یا گلدان عتیقه).

۲.۴ سود

سود بخشی از درآمد است که سرمایه‌داران پس از پرداخت دستمزد به کارگران، رانت زمین به زمین‌دار، بهره و رانت مالی به بخش مالی، به‌اضافه‌ی هزینه‌های افراد حرفه‌ای (مانند بازاریابان، تبلیغ‌کنندگان) برای خود نگه‌می‌دارند و به آن‌ها کمک می‌کند تا رانت برند خود را ایجاد کنند.

۳. پول و گردش پول

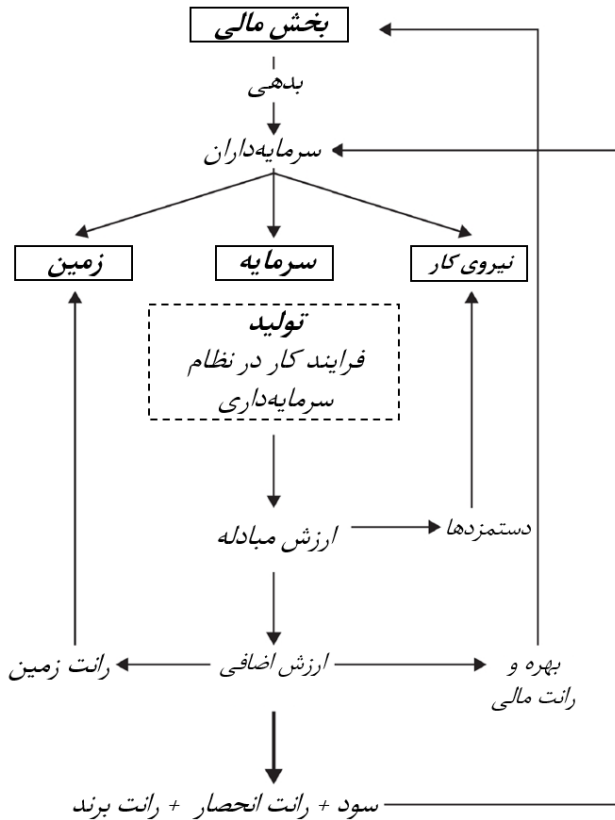
ارزش‌های مبادله‌ای که سرمایه‌داری تولید می‌کند (بنگرید به شکل یک) در بازارهای مختلف (که در آن کالاها با پول مبادله می‌شوند) به قیمت‌ها، دستمزدها، بهره و سود تبدیل می‌شوند.

برای شروع تولید، پول‌های خصوصی (شامل سود پیشین و وام‌های جدید بانکی) توسط بنگاه‌ها برای نهاده‌هایی مانند نیروی کار کالایی (بنگرید به ۱.۲.۲)، سرمایه‌ی فیزیکی (بنگرید به ۱.۳.۲)، ساختمان‌ها و زمین و سایر کالاهای مورد نیاز به‌عنوان مواد اولیه هزینه می‌شود.

در درون بنگاه‌ها، به دلیل ماهیت دوگانه‌ی کار و سرمایه، ارزش اضافی تولید می‌شود و صاحبان بنگاه آن را برای خود نگاه می‌دارند (یعنی ماهیت سرمایه به‌عنوان قدرت استثماری، بنگاه را قادر می‌سازد تا کار تجربی [بدون دستمزد] را استثمار کرده و محصولش را با ارزش مبادله‌ای بیشتری نسبت به نهاده‌های آن، تولید کند.

وقتی که ستانده‌ی کالایی به فروش می‌رسد، بنگاه‌ها (با توجه به ارزش اضافی تولیدشده طی فرایند تولید) در نهایت پول بیشتری نسبت به آنچه که این چرخه را با آن شروع کرده‌اند، به‌دست می‌آورند. سپس این پول‌ها به درآمد تبدیل می‌شوند

(دستمزد، مالیات و انواع مختلف رانت؛ بنگرید به ۲.۲). درآمدهای خصوصی افزایش یافته (خالص مالیات و تمام هزینه‌های بازپرداختی به سرمایه‌داران یا مالکان)، به‌علاوه‌ی مخارج عمومی و بدهی‌های جدید مصرف‌کننده، به شکل مصارف مصرف‌کننده و دولت (یعنی مصارف خصوصی و عمومی) به بازارها بازمی‌گردند. در نهایت، سود سرمایه‌دارانه‌ی مصرف‌نشده، به اضافه‌ی بدهی‌های جدید شرکت‌ها، پول چرخه‌ی جدید فرایند تولید را تأمین می‌کند و این فرایند تا ابد ادامه دارد.



شکل یک: تولید و توزیع ارزش در نظام سرمایه‌داری

دو رُکنی که فرایند گردش سرمایه‌داری را در کنار هم نگه می‌دارد (بنگرید به شکل دو) عبارت‌اند از:

۳.۱ سود و بدهی خصوصی به‌مثابه سوخت اصلی سرمایه‌داری

سود، سوخت لازم انباشت سرمایه است که برای سرمایه‌داران انگیزه فراهم کرده و چرخ‌ها و دنده‌های سرمایه‌داری را روغن‌کاری می‌کند،^۷ درحالی‌که بدهی خصوصی که مالی‌چی‌ها (financiers) آن را از هیچ می‌سازند^۸ به سرمایه‌داران امکان می‌دهد تا پول هزینه‌های ثابت کلان را تأمین کنند؛ از جمله ساخت کارخانه‌ها و شبکه‌ی سرمایه‌ی فیزیکی جدید.^۹

۳.۲ بازارها به‌مثابه سازوکار توزیع غیرمتمرکز ارزش

بازارها سازوکار غیرمتمرکز تشکیل قیمت‌اند که در آن ارزش‌های مبادله به شکل قیمت پولی، دست‌مزد، نرخ بهره‌ی اسمی، نرخ اجاره و غیره تحقق می‌یابند (همچنین بنگرید به ۱.۰).

^۷ فقط پس از سرنگونی فنودالیسم توسط سرمایه‌داری بود که سود به‌عنوان موتور محرکه‌ی اصلی اقتصادی ظاهر شد. در نظام فنودالیسم، این رانت زمین بود که به‌عنوان موتور محرکه‌ی اقتصادی جامعه عمل می‌کرد. البته سود همیشه حضور داشت و مورد استقبال بود، با این تفاوت که تا زمانی که سرمایه جایگزین زمین به‌عنوان منبع اصلی قدرت نشد، موتور محرکه‌ی اصلی جامعه نبود. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به فصل چهارم کتاب **حرف‌هایی با دخترم درباره‌ی اقتصاد**.

^۸ بانکداران و انواع دیگر مالی‌چی‌ها، با انتقال متهورانه ارزش‌های آینده به حال، وام‌هایی هیچ خلق می‌کنند تا در تلاش‌های سرمایه‌دارانه سرمایه‌گذاری شوند و امیدوار باشند تا ارزش کافی برای بازپرداخت به آینده به‌اضافه‌ی بهره نیز تولید کنند!

^۹ برخلاف فنودالیسم که از الگوی تولید --> توزیع --> مالی‌سازی پیروی می‌کرد (یعنی دهقانان غلات را تولید و زمین‌داران سهم خود را جمع‌آوری می‌کردند و تنها در آن زمان بود که مازاد آن به بازارها فروخته می‌شد تا پولی را که قرار بود قرض داده شود جمع کنند)، سرمایه‌داری این توالی زمانی را معکوس کرد: بدهی (یعنی مالی‌سازی) اول صف قرار می‌گیرد (به این معنا که کسب‌وکار باید در ابتدا تأمین مالی را تضمین کند)، توزیع به دنبال آن می‌آید (مثلاً سرمایه‌دار قراردادهای دست‌مزد، رانت و مالی را امضا می‌کند) و تنها پس از آن است که تولید شروع می‌شود. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به فصل سوم کتاب **حرف‌هایی با دخترم درباره‌ی اقتصاد**.

۴. انباشت سرمایه

کالا‌های سرمایه‌ای نیز مانند تمام کالاها، در بنگاه‌های سرمایه‌داری و با استفاده از نیروی کار مزدی و کالا‌های سرمایه‌ای پیش‌تر تولیدشده، تولید می‌شوند. بنابراین انباشت سرمایه در سطح خرد اتفاق می‌افتد (یعنی در سطح بنگاه، کسب‌وکار، شرکت یا هلدینگ؛ بنگرید به ۴.۱). با این حال، نرخ انباشت سرمایه در بنگاه‌ها به نیروهای کلان‌مقیاسی بستگی دارد که نمی‌توان آن‌ها را به سطح خرد تقلیل داد (بنگرید به ۴.۲).

۴.۱ عوامل تعیین‌کننده‌ی خرد (درون‌بنگاهی) انباشت سرمایه

این عوامل تعیین‌کننده، شامل سطح سرمایه‌گذاری (تأمین مالی توسط سودهای گذشته و بدهی‌های جدید)، سرمایه‌گذاری بر تحقیق و توسعه، طرح‌های نوآورانه، راهبردهای مدیریتی و غیره است.

۴.۲ عوامل تعیین‌کننده‌ی کلان (برون‌بنگاهی) انباشت سرمایه

انگیزه‌ی سرمایه‌دار برای انباشت سرمایه، به سطح پیش‌بینی‌شده‌ی تقاضا برای محصولش بستگی دارد که این نیز به‌نوبه‌ی خود تا حد زیادی توسط سطح تقاضای کل (یا در سطح کل اقتصاد) تعیین می‌شود. تقاضای کل به دو چیز بستگی دارد:

- مخارج انتظاری سرمایه‌گذاری سایر سرمایه‌داران (زیرا هرچه سرمایه‌گذاری کلی طبقه‌ی سرمایه‌دار بیشتر باشد، درآمدهای کل نظام اقتصادی بیشتر خواهد بود و مردم برای کالاها بیشتر هزینه خواهند کرد)؛ که به‌نوبه‌ی خود به خوی حیوانی^{۱۰} طبقه‌ی سرمایه‌دار بستگی دارد.
- مخارج دولت (سیاست مالی).

^{۱۰} اصطلاح جان مینارد کینز برای به تصویر کشیدن روحیه‌ی جمعی (یا روان‌شناسی توده) سرمایه‌دارانی که مخارج سرمایه‌گذاری جمعی آن‌ها سطح کلی تقاضا را تعیین می‌کند.

موفق به ادامه کار شده‌اند؛ برخی از آن‌ها نیز ورشکسته شده و در نتیجه، حلقه‌ی شوم تسریع می‌شود: اثر دومینویی ورشکستگی‌ها که هم موجب رکود بخش‌های مالی و املاک و مستغلات شده و هم رکود را تقویت می‌کند.^{۱۱}

۵.۲ بحران بدهی

در اوقات خوش سرمایه‌داری، رانت مالی‌چی‌ها اگر نگوییم به‌صورت تصاعدی، حتماً به صورت هندسی افزایش می‌یابد. مالی‌چی‌ها که گرفتار ذهنیتی شبیه *تب طلا* شده‌اند، مبالغ هر چه بیشتری را به سرمایه‌داران قرض می‌دهند؛ سرمایه‌دارانی که پول را از آینده قرض می‌گیرند. در برخی مواقع، زمان حال نمی‌تواند آن قدر ارزش خلق کند که [بدهی] آینده را بازپردازد، حباب می‌ترکد و آونگ روانی در مسیر عکس حرکت کرده و موجب می‌شود سرمایه‌داران دست به اعتصاب اعتباری بزنند؛ نتیجه‌اش می‌شود اثر دومینویی سقوط شرکت‌ها و بدهی مالی، بیمه، املاک و مستغلات و بدهی عمومی.^{۱۲}

توجه: رکودها اغلب خود-اصلاح‌گر هستند؛ مثلاً دستمزدها و قیمت نهاده‌ها در طول رکود به قدری کاهش می‌یابد که بنگاه‌های جان‌به‌در برده (که اکنون به لطف بسیاری از رقبای ورشکسته‌ی خود، با رقابت کم‌تری روبرو هستند) باز شاهد افزایش نرخ سود خود خواهند بود. باین حال، زمانی که بحران چنان عمیق باشد که بانک‌ها را از بین برده و خوی حیوانی سرمایه‌داران را سرکوب کند، فقط مداخله‌ی دولت است که می‌تواند سرمایه‌داری را نجات دهد؛ یعنی مداخله به‌واسطه‌ی محرک‌ها (سیاست مالی)، سیاست تسهیل پولی (تزریق پول) و کمک‌های مالی به بانک‌ها و شرکت‌ها.

^{۱۱}. کارل مارکس استدلال می‌کرد که با فرض ثبات تمام شرایط، انباشت سرمایه موجب کاهش نرخ سود در درازمدت می‌شود، زیرا با افزایش سرمایه‌برتر شدن تولید، هر واحد تولید، مستلزم کار تجربی انسانی کمتری است. در نتیجه، ارزش مبادله‌ای هر واحد تولید، مسیر نزولی دائمی را دنبال می‌کند. نرخ سود نیز ناگزیر باید از همین روند پیروی کند (به سمت پایین!).

^{۱۲}. هایمن مینسکی، با تکیه بر کار جان مینارد کینز، نشان داد که چگونه بی‌ثباتی مالی می‌تواند ناشی از دوره‌های ثبات مالی باشد (یعنی پس از مدتی، مالی‌چی‌هایی را که تا آن زمان ریسک‌گریز بودند، تشویق می‌کند تا دست به ریسک‌های احمقانه بزنند).

۶. طبقات اجتماعی

۶.۱ **طبقه:** گروهی از افراد جامعه که با جایگاهشان در نظام تولید اجتماعی تعریف می‌شوند و در آن طبقه (یا طبقاتی) موفق به تصاحب بخشی از محصول کار تجربی اعضای طبقه (یا طبقات) دیگر می‌شوند.

۶.۲ **نظام طبقاتی:** بیان جمعی و اجتماعی روشی که به‌واسطه‌ی آن، استثمار در ساختار اجتماعی تجسم می‌یابد.

۶.۳ **جامعه‌ی طبقاتی:** هر جامعه‌ای که پیرامون نظام طبقاتی بنا شده باشد، جامعه‌ی طبقاتی است. ماهیت هر جامعه‌ی طبقاتی آن است که یک یا چند طبقه‌ی به‌لحاظ عددی کوچک‌تر، با در اختیار داشتن و کنترل عوامل مسلط تولید، موفق به زه‌کشی ارزش از طبقات دیگر (و بنابراین، انباشت ثروت و قدرت) می‌شوند.

۶.۴ **نظام طبقاتی سرمایه‌داری:** نظام طبقاتی سرمایه‌داری شامل سرمایه‌داران و پرولتاریا (کارگران مزدبگیر) است، به‌اضافه‌ی طبقه‌ی متوسط (دکان‌داران، کارگران ماهر حقوق‌بگیر و غیره) که با هر بحران سرمایه‌داری یا انقلاب فناورانه تحت فشار قرار می‌گیرند.

نکته: در دوران فئودالیسم، زمین عامل اصلی تولید بود و رانت زمین (که دهقانان و رعایا به مالکان می‌پرداختند) جریان درآمدی عمده بود که قدرت سیاسی و اجتماعی بر روی آن بنا می‌شد. جوامع طبقاتی فئودالی دارای انواع زیرطبقه (صنعتگران، دهقانان، رعایا، و غیره) بودند، اما تنها یک عامل تولید غالب (زمین)، یک طبقه‌ی حاکم واحد (مالکین) و یک جریان درآمدی یکتای قدرتمند (رانت زمین) داشت. در نظام سرمایه‌داری، سرمایه جایگزین زمین (به‌عنوان عامل مسلط تولید) شد، بازار جای تیول (fief) و سود جای رانت زمین را گرفت.

۷. انواع قدرت استثماری

پیش از سرمایه‌داری، هر نظام اقتداری بر سه نوع قدرت استثماری تکیه داشت.

۷.۱ **خشونت عریان:** قدرت فرمانروایی با اعمال (یا تهدید به اعمال) اشکال مختلف خشونت فیزیکی.

۷.۲ قدرت سیاسی (یا دستور کار سیاسی): ظرفیت تعیین (الف) نماینده در انجمن‌هایی که در آن‌ها تصمیمات جمعی گرفته می‌شود؛ (ب) آنچه که در این انجمن‌ها مورد مجادله، بحث و تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد؛ و (ج) کدام موضوعات، ناگفته و الحاقی مانده و در جامعه مدفون شوند.

۷.۳ قدرت نرم (یا پروپاگاندا): قدرت شکل دادن به آنچه دیگران می‌اندیشند، آماده‌ی تحملش هستند، آرزو می‌کنند یا در نهایت انجام خواهند داد. سرمایه‌داری نوع چهارمی از قدرت استثماری را پدید آورد که به آن در تغییر جهان کمک کرد:

۷.۴ قدرت سرمایه‌داران: قدرتی که به صاحبان سرمایه (یعنی سرمایه‌داران) اعطا شد تا به اشخاص فاقد سرمایه دستور دهند که **داوطلبانه** برای سرمایه‌داران، ارزش اضافی در بنگاه‌ها خلق کنند.

نکته: قدرت سرمایه‌داری (۷.۴) از محدوده‌ی بنگاه سرمایه‌داری فراتر رفته و سه نوع قدرت استثماری از پیش موجود را آلوده کرد. مثلاً طبقه‌ی سرمایه‌دار تا حد زیادی انحصار دولت در نیروی سرکوب (۷.۱)، فرایندهای مشاوره‌ای جامعه (۷.۲) و رسانه‌ها، نظام آموزشی، تشکیلات تبلیغاتی و غیره را کنترل می‌کرد (۷.۳).

۸. چگونه ساختار فنی، ماهیت دوم سرمایه را تقویت کرد؟

ساختار فنی (بنگرید به فصل ۲ کتاب) دو بخش اقتصادی جدید را ایجاد کرد که هدف آن‌ها اصلاح رفتار کارگران و مصرف‌کنندگان بود. این دو بخش بسیار حرفه‌ای مرتبط با **اصلاح رفتار**، قدرت سرمایه (دقیقاً ماهیت دوم آن) را به طرز چشمگیری افزایش داد.

۸.۱ بخش خدمات فرماندهی نیروی کار: این متخصصان در درون و پیرامون محل کار، رویه‌های مدیریتی علمی و تحقیقاتی را به کار می‌گرفتند تا به فرایند کار سرعت بخشیده و کار تجربی هرچه بیشتری را از مقدار مشخصی کار کالایی بیرون بکشند. فنونی که به کار می‌بردند عبارت بود از سازماندهی تیلوریستی در کف کارخانه،

نظارت پیچیده، خطوط تولید فوریدیستی، شیوه‌های مدیریت ژاپنی (همکاری کارگران با ایدئولوژی شرکت) و چیزهایی از این دست.

۸.۲ بخش خدمات فرماندهی مصرف‌کننده: این بخش که مملو از تبلیغ‌کنندگان، بازاریابان، کپی‌رایترها و انواع مشاغل خلاق (که در فصل سوم کتاب توسط **دان دریپر Don Draper** تخیلی، شخصیت اصلی سریال **مردان مد** که نقش مشاور و بازاریاب را ایفا می‌کند، به تصویر کشیده شده است) بود، با ایجاد تمایلاتی در مصرف‌کنندگان برای محصولات برند بنگاه‌های بزرگ، به بیشینه‌سازی رانت برند کمک کرد و در نتیجه، قدرت برندها را بر مصرف‌کنندگان و رقبای کوچک‌تری که به این بخش دسترسی نداشتند، تقویت نمود.

توسعه‌ی این دو بخش، در دو بازار کاملاً جدید نمود یافت.

- **بازار اینفلوئنسرهای حرفه‌ای؛** نوع جدیدی از مدیران بر مسند مدیریت هلدینگ‌ها نشستند و مهندسانی را که پیش‌تر در سلسله‌مراتب شرکت ارتقا می‌یافتند کنار زدند. بازار کاملی برای خدمات و آموزش آن‌ها (مثلاً فرقه‌ی MBA) ایجاد شد، از بخش‌های سنتی صنعت گرفته تا **وال استریت** و حتی مدیریت دولتی.
- **بازاری برای توجه مردم؛** بخش خدمات فرماندهی مصرف‌کننده پیش از فروش آن به تبلیغ‌کنندگان، به جلب توجه مخاطبان تلویزیون و رادیو اختصاص داشت (بنگرید به فصل دوم کتاب: **بازارهای توجه و انتقام شوروی**).

ساختار فنی با دسترسی به این دو بخش خدمات فرماندهی و بازارها، امتیاز مضاعفی را برای خود تضمین کرد: قدرت نامتقارن (نرم) برای فریب کارگران و مصرف‌کنندگان و اصلاح رفتار آن‌ها.

تکنوفئودالیسم

همانطور که سرمایه‌داری با نشاندن سرمایه به‌جای زمین به‌عنوان عامل مسلط تولید توانست فئودالیسم را کنار بزند، تکنوفئودالیسم نیز بر گرده‌ی سرمایه‌داری نشست تا

بی هیچ تلاشی و با استفاده از سرمایه‌ی ابری (Cloud capital)، به‌جای آن بنشینند؛ درواقع شاهد نوعی دگردیسی سرمایه (استاندارد، فیزیکی) هستیم.

۹. سرمایه‌ی ابری

به‌لحاظ فیزیکی، سرمایه‌ی ابری مجموعه‌ای از ابزارآلات و تشکیلات شبکه، نرم‌افزار، الگوریتم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی و سخت‌افزارهای ارتباطی است که از جای‌جای کره‌ی زمین عبور کرده و انواع مختلفی از وظایف جدید و قدیمی را انجام می‌دهد؛ از جمله:

- تحریک میلیاردها نفر از اشخاص بی‌مُزد (رعابای ابری cloud serfs) به انجام کار رایگان (و اغلب ناخودآگاه) برای هر چه پُربارتر کردن حساب کاربری خود در سرمایه‌ی ابری (مثلاً آپلود عکس و ویدیو در اینستاگرام یا تیک‌تاک، یا نوشتن نقد فیلم، رستوران یا کتاب)
 - به ما کمک می‌کنند کار را متوقف کنیم درحالی‌که به ما پیشنهادهایی (کتاب، فیلم، مسافرت در تعطیلات و غیره) می‌دهد که به‌طرز چشمگیری با علائق ما هماهنگ است و ما را مشتاق دیگر کالاهای قابل فروش در تیول‌ها یا پلتفرم‌های ابری (مانند فروشگاه آمازون) می‌کند؛ فروشگاه‌هایی که دقیقاً بر بستر همان شبکه‌ی دیجیتالی کار می‌کنند که به ما کمک می‌کند کار را متوقف کنیم و همزمان به ما پیشنهاد کتاب، فیلم، مسافرت در تعطیلات و غیره می‌دهد.
 - استفاده از هوش مصنوعی و کلان‌داده‌ها برای فرمان دادن به نیروی کار کارگران (پرولتاریای ابری cloud proles) در کف کارخانه، درحالی‌که شبکه‌های انرژی، ربات‌ها، کامپیون‌ها، خطوط تولید خودکار و چاپگرهای سه بعدی را که تولید متعارف را دور می‌زنند، پیش می‌رانند.
- سرمایه‌ی ابری، دو بخش اصلاح رفتار ساختار فنی را به صورت خودکار درآورده (بنگرید به ۸.۱ و ۸.۲) و آن‌ها را از اقتصاد خدمات مبتنی بر انسان حذف کرده و به‌طور کامل در شبکه‌ی ماشینی خود گنجانده است. کارهایی که در ساختار فنی توسط مدیران کف کارخانه، تبلیغ‌کنندگان، بازاریابان و غیره انجام می‌شد، اکنون بر عهده‌ی

الگوریتم‌های مبتنی بر هوش مصنوعی است که تماماً در سرمایه‌ی ابری گنجانده شده‌اند.

از منظر تحلیل بخش ۱.۳، که به دو ماهیت سرمایه مربوط می‌شود (بنگرید به ۱.۳.۱ و ۱.۳.۲)، سرمایه‌ی ابری با افزودن ماهیت سومی به ماهیت دوگانه‌ی اصلی سرمایه، خود را از اشکال پیشین سرمایه متمایز می‌کند:

۱.۳.۳ ماهیت سوم سرمایه‌ی ابری: ابزار تولیدشده برای اصلاح رفتار و فرامین

شخصی‌سازی شده

ماهیت سوم سرمایه‌ی ابری، سه زنجیره‌ی اصلاح رفتار الگوریتمی را در بر می‌گیرد. زنجیره‌ی اول به مصرف‌کنندگان دستور می‌دهد که سرمایه‌ی ابری را بازتولید کنند (یعنی آن‌ها را به رعایای ابری تبدیل می‌کند). زنجیره‌ی دوم به کارگران مزدبگیر دستور می‌دهد تا سخت‌تر کار کنند (یعنی پرولتاریا و بی‌ثبات‌کاران را به پرولتاریای ابری تبدیل می‌کند). زنجیره‌ی سوم، تیول‌های ابری را جایگزین بازارها می‌کند. به یک معنا، ماهیت سوم سرمایه‌ی ابری به صاحبان آن (سرمایه‌داران ابری cloudalists) قدرت کاملاً جدیدی اعطا می‌کند تا ارزش اضافی تولید شده در بخش سرمایه‌داری سنتی را بکند (بنگرید به شکل ۳).

به بیان تحلیلی‌تر، ماهیت سوم سرمایه‌ی ابری آن را به سه کارکرد یا شکل مجهز می‌کند.

۹.۱ ابزارهای تولیدشده‌ی فرماندهی نیروی کار (یعنی خودکارسازی

ذکرشده در ۸.۴)

۹.۱.۱ پرولتاریای ابری: دستگاه‌های ابری وارد فرایند کار (کارخانه‌ها، انبارها، دفاتر، مراکز تماس و غیره) شده و جایگزین مدیران میانی تیولوریستی شدند که تاکنون موجب افزایش تولید و استثمار ارزش اضافی در محل کار می‌شدند. بنابراین وضعیت پرولتاریا بی‌ثبات‌تر از پیش می‌شود و سرمایه‌ی ابری نیز این بی‌ثباتی را تسریع می‌کند.

۹.۱.۲ رعایای ابری: افرادی که به هیچ شرکتی وابسته نیستند (یعنی غیرکارگران) و ترجیح می‌دهند برای بازتولید سهام سرمایه‌ی ابری، به‌صورت رایگان، طولانی و اغلب دشوار کار کنند؛ مثلاً با پست‌ها، فیلم‌ها، عکس‌ها، نظرات و بی‌شمار کلیک که پلتفرم‌های دیجیتال را برای دیگران جذاب‌تر می‌کند.

نکته: برای اولین بار در تاریخ، سرمایه توسط کارگران بی‌مزد (باز) تولید می‌شود. پلتفرم‌های سرمایه‌ی ابری این امر را میسر می‌کنند که کار از بازار کار خارج شده و وارد نظامی اقتصادی شود که پشت وسایل بازی، بخت‌وقبال و قرعه‌کشی پنهان شده است، درحالی‌که در واقعیت، همه چیز عیناً همان کار مکانیکی، تکراری و فوردیستی است که بود. فضاهای دیجیتالی که مدرن، جذاب، دوستانه و خنثی به نظر می‌رسند، در واقع پروژه‌هایی‌اند که با دقت طراحی شده‌اند تا هر چه بیشتر نیروی کار مزدبگیر را از بازار کار حذف و دستمزدها را اختیاری کرده و حتی مجموعه‌ای از شرط‌بندی‌ها را جایش بنشانند.^{۱۳}

۹.۲ ابزارهای تولیدشده برای گرفتن رانت ابری از سرمایه‌داران [سنستی] در ازای دسترسی به تیول‌های ابری (که تا حدودی به واسطه‌ی خودکارسازی مورد اشاره در ۸.۵ میسر شد)

همانطور که در فصل سوم توضیح داده شد (بنگرید به صفحات ۸۸-۸۵ کتاب: *بازارهای پزمرده، سلام بر تیول‌های ابری*)، پلتفرم‌های تجارت الکترونیک مانند Amazon.com یا alibaba.com بازار نیستند (برای تعریف بازار بنگرید به ۱.۰ و ۳.۴).

۱۳. در واقع دسته‌ای از کارگران وجود دارند و در محدوده‌های خاکستری قرار می‌گیرند که در آن پرداخت برای کار مفید برای سرمایه‌داران ابری، یک اضافی اختیاری در نظر گرفته می‌شود. منشأ آن را باید در بازی‌های ویدئویی چند نفره‌ی انبوه جستجو کرد، جایی که نظام‌های شبه‌پرداخت پیش از گسترش به بسیاری از پلتفرم‌های دیجیتال یا تیول‌های ابری توسعه داده شدند. در ابتدا، رفتار خود گیمرها به طور خودجوش ارزش مبادله‌ای را به برخی از مصنوعات دیجیتالی نسبتاً کمیاب در محیط بازی‌شان (مانند یک شمشیر یا کلاه ایمنی خاص) منتقل می‌کرد. به زودی، شرکت سازنده‌ی بازی با آیتم‌های دیجیتالی ارزنده به آن‌ها پاداش داد؛ اولین نشانه‌های NFT که در سال ۲۰۲۰ در خارج از اجتماعات بازی رایج شد. بعدها، شرکت‌ها راه‌هایی برای «بازی‌سازی» کار پیدا کردند که به سرمایه‌ی ابری آن‌ها می‌افزود؛ مثل آمازون که ترجیح می‌دهد به کارگران خود با عنوان «شریک» (associates) اشاره کند؛ این کارگران کارگر نامیده نمی‌شوند، بلکه «بازیکن»، «کاربر»، «انجام‌دهنده» و غیره نامیده می‌شوند. مکنیکال تورک (Mechanical Turk)، فروشگاه ابری آمازون، که در آن کارگران در سال ۲۰۲۰ کمتر از ۲ دلار در ساعت درآمد داشتند و ۹۰ درصد وظایف کمتر از ۰.۱۰ دلار به ازای هر وظیفه دریافتی داشت، از انبوهی از پرداخت‌های غیرپولی، مبتنی بر توکن و مهم‌تر از همه، رتبه‌بندی روی صفحه (برای ایجاد انگیزه در سطوح تقریباً استاخونوفیستی رقابت بین کارگران) استفاده می‌کند. (اصطلاح استاخونوفیست برگرفته از اتحاد جماهیر شوروی است و اشاره به کارگرانی دارد که مدل خود را از روی آلکسی استاخونوف، کارگر معدن پرکار شوروی و دارای رکورد استخراج گرفته‌اند. شخصیت باکسر در قلعه‌ی حیوانات جورج اورول، نماد استاخونوفیسم است - مترجم).

دلیل این که نمی‌توان آن‌ها را بازار دانست این است که الگوریتم‌های سرمایه‌داران ابری توانسته‌اند هر خریداری را از سایر خریداران و هر فروشنده‌ای را از سایر فروشندگان جدا کنند. در نتیجه، الگوریتم‌های سرمایه‌داران ابری، قدرت انطباق خریداران و فروشندگان را در خود متمرکز می‌کند؛ دقیقاً برعکس *تمرکززدایی* که مشخصه‌ی بازار است. چنین قدرتی که در اختیار الگوریتم‌های سرمایه‌دار ابری قرار می‌گیرد، به مالکش این امکان را می‌دهد که از فروشندگان (یعنی سرمایه‌داران متعارف) مقادیر زیادی رانت (رانت ابری cloud rent) در ازای دسترسی به مشتریان دریافت کند.

۹.۲.۱ تیول‌های ابری (Cloud Fiefs) پلتفرم‌های معاملاتی دیجیتالی هستند که در آن خریداران و فروشندگان با کمک الگوریتم‌های سرمایه‌ی ابری به یکدیگر وصل می‌شوند. اگرچه تیول‌های ابری شبیه بازار به نظر می‌رسند، اما تمرکز کامل آن‌ها (که به واسطه‌ی قدرت الگوریتم‌ها برای تطبیق و تعیین مجموعه اطلاعات کامل خریداران و فروشندگان به دست می‌آید) آن‌ها را به شکلی از تیول ابری تبدیل می‌کند، تیول‌هایی که متعلق به هر آن کسی است که الگوریتم یا سرمایه‌ی ابری را در اختیار دارد و (الف) پلتفرم را ساخته و (ب) رعایای ابری را برای ایفای نقش خریدار (و همچنین مشارکت‌کنندگان در سرمایه‌ی ابری) و سرمایه‌داران پیشکار (vassal capitalists) را برای نقش فروشنده جذب می‌کند.

۹.۲.۲ سرمایه‌داران پیشکار، سرمایه‌داران و تولیدکنندگانی‌اند که برای فروش کالاهای خود، باید رانت ابری بپردازند تا به تیول‌های ابری سرمایه‌داران ابری دسترسی داشته باشند.

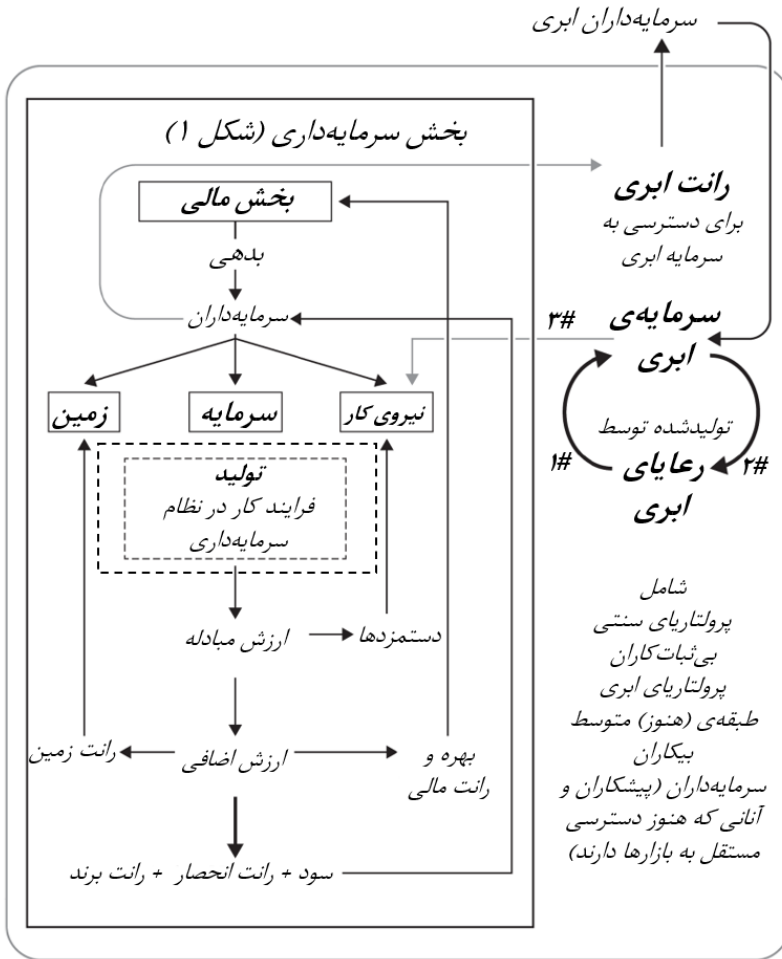
۹.۲.۳ رانت ابری عبارت است از مبلغی که سرمایه‌داران ابری، از سرمایه‌داران پیشکار برای دسترسی به تیول‌های ابری تلکه می‌کنند.

جان کلام این که بزرگ‌ترین دستاورد سرمایه‌ی ابری آن بود که نه تنها فرایندهای اصلاح رفتار کارگران و مصرف‌کنندگان را در راستای منافع سرمایه‌داران ابری جهت داد، بلکه خود بازار را نیز به‌نحو فزاینده‌ای به شبکه‌ی دیجیتالی الگوریتمی هوش مصنوعی خود وابسته کرد؛ و این یعنی تبدیل کامل طبقه‌ی سرمایه‌دار به پیشکاران خود.

۱۰. توزیع تحت نظام تکنوفئودالیسم

شکل یک توزیع ارزش مبادله را در سرمایه‌داری نشان می‌دهد. تحت نظام تکنوفئودالیسم، بخش سرمایه‌داری (همچون نظام سرمایه‌داری) همچنان تمام ارزش مبادله‌ی نظام اقتصادی را تولید می‌کند. با این حال، بخش سرمایه‌داری اکنون در قلمرو وسیع‌تری از تیول‌های ابری که بر پایه‌ی سرمایه‌ی ابری ساخته شده‌اند، حک شده و تحت انقیاد قرار گرفته است. با انباشته شدن سرمایه‌ی ابری، به‌خاطر کار بدون مزد رعایا و رانت ابری پرداختی توسط سرمایه‌داران پیشکار، ارزش اضافی تولیدشده در بخش سرمایه‌داری هر چه بیشتر به شکل رانت ابری به سرمایه‌داران ابری منتقل می‌شود (شکل سه).

۱۰.۱ استثمار همگانی: اگرچه سرمایه‌داران [متعارف] فقط می‌توانند کارکنان خود را استثمار کنند، اما سرمایه‌داران ابری از استثمار همگانی منتفع می‌شوند؛ یعنی رعایای ابری بدون هیچ دستمزدی کار می‌کنند تا سهام سرمایه‌ی ابری را افزایش دهند و همین به سرمایه‌داران ابری امکان می‌دهد تا ارزش اضافی هر چه بیشتری را تصاحب کنند؛ همان ارزش اضافی که سرمایه‌داران با استثمار کارکنانی به دست می‌آورند که پیش‌تر به کارگران ابری تبدیل شده‌اند و کارشان توسط سرمایه‌ی ابری هدایت و تسریع می‌شود.



شکل سه: تولید و توزیع ارزش تحت نظام تکنوفئودالیسم

- ۱# رعایای ابری، یعنی نیروی کار بدون مزد به بازتولید سرمایه‌ی ابری کمک می‌کنند.
- ۲# سرمایه‌ی ابری تمایلات، باورها و خواست‌های رعایای ابری را (در انتخاب‌های مصرف‌کننده) تغییر می‌دهد.
- ۳# سرمایه‌ی ابری همچنین نرخ کار دستمزدی را در بخش سرمایه‌دارانه افزایش می‌دهد.

۱۱. خلاصه: تفاوت‌های عمده‌ی میان سرمایه‌داری و تکنوفئودالیسم

۱۱.۱ سرمایه‌ی ابری: ماهیت سوم سرمایه‌ی ابری (بنگرید به ۱.۳.۳) خودکارسازی کامل بخش‌های خدمات ساختار فنی (۸.۱ و ۸.۲) را ممکن ساخت؛ ساختار فنی در واقع هدفش اصلاح رفتار کارگران و مصرف‌کنندگان به نفع سرمایه بود. نتیجه‌ی این امر، نوع جدیدی از سرمایه (سرمایه‌ی ابری) بود که از یک سو به ابزار تولیدشده و از سوی دیگر به مقررمانده‌ی استثمار نیروی کار برای زه‌کشی رانت ابری از سرمایه‌داران در ازای دسترسی به مصرف‌کنندگان تبدیل شد (۹.۱ و ۹.۲).

۱۱.۲ به زیر کشیده شدن سود و بازارها از تخت سروری: تکنوفئودالیسم ستون‌های دوقلوی خود (رانت ابری (۹.۲.۳) و تیول‌های ابری (۹.۲.۱)) را جایگزین ستون‌های دوقلوی سرمایه‌داری (سود (۲.۴) و ۳.۳) و بازارها (۱.۰ و ۳.۴)) کرد.

۱۱.۳ نظام طبقاتی تکنوفئودال: تحت نظام تکنوفئودالیسم، سرمایه‌داران ابری (بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار که توانستند سرمایه‌ی ابری چشمگیری را جمع‌آوری کنند) به طبقه‌ی حاکم جدید تبدیل شده و باقی سرمایه‌داران را (که دسترسی کافی به سرمایه‌ی ابری ندارند) به طبقه‌ی پیشکار فروکاستند (۹.۲.۲). همزمان، کارگران مزدبگیر به پرولتاریای بی‌ثبات سرمایه‌ی ابری تبدیل شده (۹.۱.۱) و تقریباً همه به مقام رعیت ابری (۹.۱.۲) تنزل یافته و به انباشت سرمایه‌ی ابری و ساختن تیول‌های ابری (۹.۲.۱) که جای بازارها نشسته‌اند، کمک می‌کنند.

۱۱.۴ انباشت سرمایه: برخلاف سرمایه‌ی استاندارد یا فیزیکی که دقیقاً در بنگاه‌های سرمایه‌داری انباشت می‌شود (۴.۱)، اگرچه با نرخهایی که در سطح اقتصاد کلان دیکته می‌شوند (۴.۲)، سرمایه‌ی ابری در دو سطح دیگر با قدرت هرچه تمام‌تر انباشته می‌شود: توسط نیروی کار رعایای ابری (۹.۱.۲) که تقریباً همه‌ی ما در زمره‌ی آنانیم و با تأمین مالی هنگفت و مستقیم پر قدرت‌ترین بانک‌های مرکزی غرب (بنگرید به فصل چهارم کتاب).

۱۱.۵ نوع پنجم قدرت استثماری: سرمایه‌ی ابری، قدرت استثماری جدیدی به چهار نیروی از پیش موجود می‌افزاید (منظور قدرت‌های عریان (۷.۱)، سیاسی (۷.۲)،

نرم (۷.۳) و سرمایه‌دارانه (۷.۴) است) که در اختیار صاحبان سرمایه‌ی ابری است و با استفاده از آن رفتار کسانی را که مالک یا کنترل‌گر سرمایه‌ی ابری نیستند، به‌نحوی تغییر می‌دهد که امکان زه‌کشی بخش بزرگی از ارزش اضافی تولیدشده در بخش سرمایه‌داری را به‌عنوان رانت ابری به نفع سرمایه‌داران ابری ممکن می‌سازد.

۱۱.۶ بحران‌ها: انباشت سرمایه‌ی ابری موجب تقویت دو نیروی می‌شود که بحران‌های شدید سرمایه‌داری را ایجاد می‌کنند: کاهش نرخ سود (۵.۱) و ترکیدن حساب‌های بدهی خصوصی و عمومی (۵.۲). تحت نظام تکنوفئودالیسم، کالایی‌زدایی از نیروی کار (نیروی کار رعایای ابری) با کاهش سهم درآمدی پرولناریای ابری ترکیب می‌شود تا مجموع قدرت هزینه‌کرد یا تقاضای کل جامعه را تحت فشار قرار دهد. همزمان، انتقال هر چه بیشتر ارزش اضافی از سرمایه‌داران پیشکار به سرمایه‌داران ابری، موجب کاهش میزان سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی فیزیکی (یا در واقع موجب تأثیر منفی دیگری بر تقاضای کل) می‌شود.

نکته: تکنوفئودالیسم مترادف است با جهانی‌سازی استثمار (بنگرید به ۱۰.۱) و کوچک شدن پایه‌ی ارزش (به نسبت افزایش سهم رانت ابری از تمام درآمدها؛ بنگرید به شکل سه). این پویایی نشان از گرایش نظام به بحران‌های عمیق‌تر و مکرر دارد. در نتیجه، بانک‌های مرکزی که تأمین مالی انباشت اولیه‌ی سرمایه‌ی ابری را بر عهده داشتند (بنگرید به فصل چهارم) ناگزیرند پیوسته پول‌های بیشتری چاپ کنند تا این پول بیشتر، جایگزین نقشی شود که سود و دستمزد در سرمایه‌داری ایفا می‌کردند. اما این امر صرفاً موجب انباشته شدن بیشتر سرمایه‌ی ابری خواهد شد، چرا که سرمایه‌داران ابری نسبت به هر طبقه‌ی دیگری، ظرفیت بیشتری برای تصاحب پول‌های چاپ‌شده‌ی بانک مرکزی دارند. جان کلام این‌که تکنوفئودالیسم محکوم است حلقه‌ی شوم پویاتر و انفجاری‌تری را از سرمایه‌داری به نمایش بگذارد.

مؤخره‌ی مترجم

متن بالا، ترجمه‌ای است از ضمیمه‌ی اول اثر جدید یانیس واروفاکیس، **تکنوفئودالیسم: آنچه سرمایه‌داری را گُشت**. اگرچه واروفاکیس اذعان دارد که برداشتش نه علمی است و نه عینی و نه اصلاً می‌تواند چنین باشد، اما اصطلاح تکنوفئودالیسم می‌تواند اندکی گمراه‌کننده باشد. از این اصطلاح چنین برمی‌آید که سرمایه‌داری خاتمه یافته و نظامی جدیدی از ویرانه‌های آن سر بر آورده است؛ اما به‌واقع چنین نیست؛ اگرچه واروفاکیس تلویحاً به آن اشاره می‌کند. شاید بهتر بود واروفاکیس آن را **تکنوکاپیتالیزم** می‌نامید. این درست که سرمایه‌داری همواره با رشد فناوری پیش رفته و «بدون انقلاب مداوم در تولید، امکان زنده ماندن ندارد»، اما در اینجا منظور مشخصاً نظامی است که پا روی شانه‌های نسل چهارم انقلاب صنعتی دارد (آنچه که به اشتباه «انقلاب صنعتی چهارم» نامیده می‌شود). تفاوت این نسل با نسل‌های پیشین خود در آن است که نه ماشین بخار، نه جریان پیوسته‌ی الکتریسیته و نه انفجار اطلاعات، نتوانسته بودند تولید را چنین یکپارچه و سرمایه را تا این حد جهانی سازند. اگر ماشین بخار توانست نظم کارخانه‌ای را ایجاد، الکتریسیته توانست جریان گردش کالا را تندتر کند و انفجار اطلاعات توانست کنترل داده‌ها را در دست گیرد، اینترنت موفق شد تمام این‌ها را به درون زندگی‌مان بکشاند و ما را به خریداران ۷/۲۴ تبدیل کند که دائماً تحت کنترلیم و از هر جای دنیا می‌توانیم در خدمت سرمایه‌ی مالی جهانی در آییم. حکم‌شدگی بازار در فرم و محتوای زندگی بشر، هرگز تا به چنین حدی رخ نداده بود؛ و تمام این‌ها مدیون نسل چهارم انقلاب صنعتی است که توانست جزیره‌های مجزای سه نسل پیش از خود را به یکدیگر وصل کند. واروفاکیس، به‌رغم نامگذاری نادرست خود، تحلیلی درخشان از شرایط به دست می‌دهد. کافی است تحلیل‌های او را با جمله‌ی «گذر زمان ثابت خواهد کرد که تأثیر اینترنت بر اقتصاد، چیزی بیش از دستگاه فکس نخواهد بود» **یل کروگمن** (برنده‌ی جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۸) یا «اینترنت آنقدرها هم که تصور می‌کنیم مهم نیست!» **ها جون چانگ** مقایسه کنیم تا بدانیم درک واروفاکیس از این تحول فناورانه تا چه حد

عمیق است. واروفاکیس چهره‌ی ژانوسی فناوری را به خوبی شناخته و می‌داند فناوری به همان اندازه که می‌تواند آزادی‌بخش باشد^{۱۱}، به همان میزان هم می‌تواند بردگی به همراه داشته باشد^{۱۲}.

واروفاکیس نه مانند نئوکلاسیک‌ها فناوری را متغیری در تابع تولید می‌داند و نه مانند اتریشی‌ها آن را به تورم منفی مثلث تولید ربط می‌دهد (که البته هیچ یک از منظر اقتصاد محض نادرست نیست)، بلکه همچون هایدگر، پرسش از فناوری را پیش می‌کشد و بر این تأکید دارد که ماهیت فناوری، مطلقاً مسئله‌ای فنی نیست، بلکه مسئله‌ای است فلسفی و اجتماعی، چرا که «هر فرا آوردنی، ریشه در انکشاف دارد»، بنابراین «فناوری، نه ابزاری صرف، بلکه نحوی انکشاف است» و باید به عدم استتار بینجامد. اما «فناوری جدید، در برابر طبیعت می‌ایستد، چرا که طبیعت را تأمین‌کننده‌ی تام خود می‌داند» بنابراین «تعرضی است به طبیعتی که انسان هم جزو آن است»^{۱۳}. واروفاکیس همین منطق را برای جدیدترین دستاور نسل چهارم انقلاب صنعتی (سرمایه‌ی ابری و هوش مصنوعی) به کار می‌گیرد و به جای آن که عملکرد (performance) آن را بکاود، به واریسی کارکرد (function) آن می‌پردازد. اگر بپذیریم هر نسلی از فناوری، سرمایه‌داران خود را دارد (ماشین بخار، آبراهام داربی را می‌طلبید؛ جریان برق، ادیسون، فورد و راکفلر را؛ انفجار اطلاعات، استیو جابز و بیل گیتس را)، بنابراین واروفاکیس دست روی این نکته می‌گذارد که چگونه کسانی مثل جف بزوس، مارک زاکربرگ و ایلان ماسک، تمام سرمایه‌داران پیش از خود را منقاد خود کرده و تداوم کار آنان را به خودشان وابسته می‌کنند. البته که مارکس هم پیش‌تر بر این نکته تأکید کرده بود که سرمایه میل به انحصار و بیرون راندن سرمایه‌داران کوچک‌تر از دایره‌ی رقابت دارد، اما در دوران مدرن اتفاق دیگری در شرف وقوع است. سرمایه‌دار کوچک‌تر الزاماً از حلقه‌ی سرمایه‌داران به بیرون رانده نمی‌شود، بلکه کافی است سر خود را در مقابل سرمایه‌داران مدرن خم کند تا همچنان در کوران رقابت باقی بماند. کمتر از یک دهه پیش، اوپریزاسیون (Uberization)، رابطه‌ای بود صرفاً میان کارگر و کارفرما؛ اما امروزه اوپریزاسیون نوع رابطه‌ی کارفرمای بزرگ و کارفرمای کوچک را نیز تعیین می‌کند.

با تمام این‌ها شاید بتوان ایراداتی به واروفاکیس وارد کرد. پیش‌فرض واروفاکیس در کتاب این است که سرمایه‌داری بر دو ستون پا گرفته: بازارها و انگیزه‌ی سود. واروفاکیس در تمام متن فرض را بر این می‌گیرد که آنچه در وهله‌ی اول سرمایه‌داری را به اینجا رسانده، وجود **بازارهای ناب** بوده است. به نظر نمی‌رسد که هدف واروفاکیس از پیش کشیدن این فرض، ساده‌سازی تحلیل برای مخاطب باشد، چرا که در بخش‌هایی از کتاب با دقتی بی‌نظیر به رقابت فناورانه‌ی میان چین و آمریکا می‌پردازد. همچنین بعید است که تحلیل پولانی را از چگونگی دگردیسی **مصالحه‌ی بزرگ** به نظام بازار از پیش برنامه‌ریزی شده و غلبه‌ی یکی از نهادها (بازار) بر سایرین نخوانده باشد!^[۴] همچنین، با توجه به این که خود واروفاکیس اذعان می‌کند تا حدی پیرو سنت کینزی است، بعید است با جمله‌بندی کینز درباره‌ی همدستی ریاضی دانان و فلاسفه به‌منظور توجیه **باورهای لسه‌فری** آشنا نباشد.^[۵] با هیچ متر و معیاری نمی‌توان چنین تائیدی را بر بازارهای ناب به‌منظور جداسازی سرمایه‌داری و به‌اصطلاح تکنوفنودالیسم (که در آن تیول‌های آبری جایگزین بازارها شده‌اند) درک کرد. البته شاید بتوان آن را تا حدی به برخی باورهای آنارکوکاپیتالیستی واروفاکیس نسبت داد که چیزی به نام **بازار بدون سرمایه‌داری** را [دست‌کم در دوره‌ی گذار] متصور است.

نکته‌ی دوم درباره تائید واروفاکیس بر **ساختار فنی** است که آن را از جان کنث گالبرایت وام گرفته، اما اندکی تغییرش داده است. گالبرایت می‌نویسد اگرچه فرد در فرهنگ غربی جایگاهی دیرپاتر از گروه دارد، تمام تصمیمات مهم براساس اطلاعاتی گرفته می‌شود که در اختیار بیش از یک‌نفر است. دریافت و ارزیابی اطلاعات بی‌شمار افراد در تصمیم‌سازی صنعتی مدرن، سه خاستگاه عمده دارد: الزامات صنعتی؛ ترکیب استعداد تخصصی ناشی از فناوری پیشرفته، استفاده هم‌بسته از سرمایه و برنامه‌ریزی در کنار کنترل عوامل خارجی تاثیرگذار؛ نیاز به هماهنگی. گالبرایت باور دارد که در چنین ساختاری، دیگر فقط کاسبکاران (entrepreneurs) نیستند که تصمیم‌سازند، بلکه این تصمیم به‌واسطه‌ی اطلاعاتی گرفته می‌شود که از پایین‌ترین سطوح سلسله‌مراتب سازمان به سمت بالاترین سطح منتقل می‌شود. بنابراین همکاری بی‌شمار فرد معمولی، در نهایت منجر به برنامه‌ریزی تولید صنعتی خواهد شد.^[۶] واروفاکیس با ایجاد اندکی

تغییر در این مفهوم می‌نویسد بازار سهام و فناوری دست در دست هم موجب ایجاد ابربده‌های برای پیش راندن تولید شدند و این تولید، به واسطه‌ی تمرکز سیل خطوط اعتباری (بدهی به آینده) در دست ناخدایان صنعت و اربابان مالی و تصمیم‌سازی آن‌ها بود. کنترل این ساختار فنی بارها و بارها از دست ناخدایان صنعت در رفته و موجب بحران‌های جهانی شده است. دوران پس از جنگ جهانی دوم تا ۱۹۷۰، تنها دوره‌ای است که این «ساختار فنی» تا حدی در غل و زنجیر بود.

در هر حال، باز هم تناقضی در استدلال‌ات واروفاکیس رخ می‌دهد که اگرچه سود از نظر وی عمدتاً پیشران دوران سرمایه‌داری (قرون ۱۹ و ۲۰) بوده است، اما اگر مفهوم ساختار فنی مد نظر خود وی را ملاک قرار دهیم، تزریق پول به اقتصاد نیز در سرتاسر قرن بیستم وجود داشته و چیزی نیست که مختص دوران جدید (یا همان تکنوفئودالیسم) باشد.

به رغم این دو ایراد (و البته ایراداتی که شاید از چشم من دور مانده اما خواننده بهتر از من می‌تواند آن را دریابد)، کار واروفاکیس به واقع تحلیلی است درخشان از آنچه در دنیای اطراف ما رخ می‌دهد؛ عمدتاً هم به آن دلیل که اقتصاددانان رابطه‌ی خوبی با مسئله‌ی فناوری ندارند (یا اگر هم دارند، عموماً نقدشان عملکردی است تا کارکردی) و نقد فناوری را به جامعه‌شناسان، فیلسوفان و انسان‌شناسان سپرده‌اند.

[۱] Varoufakis, Y. (۲۰۲۰). *Another Now: Dispatches from an Alternative Present* from the no. ۱ bestselling author. Random House.

[۲] Varoufakis, Y. (۲۰۲۳). *Technofeudalism: What killed capitalism*. Random House.

[۳] Heidegger, M. (۱۹۷۷). *The question concerning technology*. New York, ۲۱۴.

[۴] پولانی، کارل (۱۳۹۱)، *دگرگونی بزرگ*، خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما (ترجمه محمد مالجو)، تهران، انتشارات پردیس دانش

[۵] Keynes, J. M. (۱۹۲۶). *The end of laissez-faire*. In *Essays in persuasion* (pp. ۲۷۲-۲۹۴). London: Palgrave Macmillan UK.

[۶] Galbraith, J. K. (۲۰۰۷). *The new industrial state* (Vol. ۹). Princeton University Press.